

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که قاعده اولیه دلالت بر عدم اجزای حج صبی ای دارد که قبل از وقوف به مشعر بالغ می شود. در ادامه باید بررسی کنیم که آیا ادله ای بر اجزاء حج او داریم یا خیر؟ دلیل اول اجماع بود که بحث آن تمام شد و به دلیل دوم اشاره شد که روایاتی است که درباره عبد وارد شده که اگر عبد قبل از مشعر الحرام آزاد شود، این کفایت از حجة الاسلام آن عبد دارد.

دو روایت شهاب بن عبدربه و صحیحه معاویه بن عمار که در این باره وارد شده بود، خواندیم. حال باید دید که آیا استدلال به این روایات تمام است یا خیر؟ بیان شد که بزرگانی مثل مرحوم سید و عده ای دیگر از مرحوم سید تبعیت کرده و می گویند: این قیاس است؛ زیرا شما در اینجا، صبی را به عبد قیاس می کنید؛ چرا که مورد این روایات عبد است اما مورد بحث ما صبی است. برخی در پاسخ گفته اند که از راه تنقیح مناط وارد و همچنین از راه الغاء خصوصیت وارد شویم.

راه های استدلال به روایات بر اجزاء حج صبی

در اینجا به دو راه می توان به این روایات در بحث صبی استدلال کرد؛

راه اول: می گوئیم تنقیح مناط کرده و می گوئیم گرچه این روایات، درباره عبد آمده، ولی ملاکش این است که این عبد يك نقصانی دارد و قبل از مشعر الحرام آن نقصان بر طرف می شود. بنابراین ملاک آن است که اگر يك حاجي حجّش را شروع کرد و قبل از مشعر الحرام نقصانش برطرف شد، این حج او حجة الاسلام می شود.

راه دوم: این است که ما بیائیم الغاء خصوصیت کنیم و در الغاء خصوصیت، دیگر کاری به ملاک نداریم؛ یعنی می گوئیم در روایت کلمه «عبد»، منتهی این عبد خصوصیت ندارد، همانند روایاتی که می گوید: «رجل شك بين الثلاث و الاربع»، می گوئیم اینجا کلمه «رجل» خصوصیت نداشته و الغاء خصوصیت کنیم.

صاحب جواهر (قدس سره) مدعی است که ما از این روایت، يك عنوان عام را استفاده می کنیم. ایشان می فرماید: «فليس مبنی ذلك إلا ما عرفته من عموم الحكم المستفاد من النصوص المذكورة»^[1]؛ با این که قیاس نزد فقهای ما باطل و مردود است، معلوم می شود فقها از این روایات، يك ضابطه عامی را استفاده کرده اند که همان ملاک است.

بنابراین، از دو راه می‌توان بر مانحن فیه استدلال کرد؛ یکی تنقیح مناط است و دیگری الغاء خصوصیت. حال اگر هر دو یا یکی از این دو را اثبات کنیم، این روایات برای ما نحن فیه فایده دارد.

از عبارت محقق خوئی (قدس سره) استفاده می‌شود که برای الغاء خصوصیت، ما نیاز به يك قرینه داخلی یا يك قرینه خارجی داریم و چنین قرینه‌ای در اینجا نداریم. بعد می‌فرماید: «بل ذلك قیاسٌ لا نقول به»^[2]. این مسئله، از مسائلی است که عده بسیاری از عبد تعدی کرده و در مورد صبی نیز استفاده کرده‌اند، اما عده‌ای هم می‌گویند در اینجا قیاس کردید، مثل مرحوم سید، محقق خوئی (قدس سره)، مرحوم حکیم و مرحوم والد ما.

ارزیابی دیدگاه محقق خوئی (قدس سره)

محقق خوئی (قدس سره) در اینجا می‌فرماید: الغاء خصوصیت قرینه لازم دارد. حال باید دید که آیا اصل این سخن درست است یا خیر؟ آیا الغاء خصوصیت قرینه لازم دارد؟ یعنی آیا متکلم باید در کلام خود یا در خارج کلامش قرینه‌ای بیاورد بر این که این خصوصیتی ندارد یا آن که حاکم در باب الغاء خصوصیت، عرف است و باید به عرف مراجعه کنیم؛ یعنی این کلام را به عرف عرضه کنیم و بگوئیم برای این لفظ شما خصوصیتی را در کلام متکلم می‌فهمید؟

به عنوان مثال، اگر به من می‌گویند از چه کسی این مسئله را پرسیم؟ می‌گوییم از این شخصی که نشسته سؤال کن، عرف می‌گوید این جالس بودن خصوصیتی ندارد، این شخص وقتی نشسته نیست و ایستاده می‌باشد، از او سؤال کرد و خود عرف چنین چیزی را می‌فهمد و ما باید اینجا ببینیم که آیا عرف می‌فهمد اینجا که این خصوصیت ندارد یا خیر؟ در باب عبد، از مجموع روایات عرف چنین چیزی را می‌فهمد یا خیر؟

به نظر ما، وقتی روایات را مجموعاً بررسی کنیم عرف چنین چیزی را می‌فهمد و عبد خصوصیتی ندارد. حال ممکن است بعضی بگویند ممکن است در عبد يك خصوصیتی باشد که ما نفهمیم و شارع به خاطر آن خصوصیت فرموده اگر عبد قبل از مشعر آزاد شود، حجّش حجة الاسلام می‌شود، اما ادعای ما این است که عبد خصوصیتی ندارد.

دیدگاه فقیهان درباره تنقیح مناط

برخی از بزرگان مثل صاحب کتاب المرتقی می‌گویند این تنقیح مناط، يك ادعای بی‌خودی است، ما ملاک را از کجا می‌توانیم به دست بیاوریم؟! مرحوم والد ما می‌فرماید: «عدم تعرّض شيء من الروایات الواردة في العبد لعلّة الاجزاء»^[3]؛ اگر بخواهید ملاک اجزا را به دست بیاورید، باید از این روایات استفاده کنید و این روایات نیز متعرض علّت نشده است. اگر متعرض علّت شده بود، می‌توانستیم در موارد دیگر نیز به کار گیریم، اما خود روایت نگفته و خود ما نیز نمی‌توانیم برایش علّت یا ملاکی را استفاده کنیم. بنابراین، باید دید افرادی مثل مرحوم سید و عده‌ای که می‌گویند اینجا قیاس است و ما نمی‌توانیم ما نحن فیه را به عبد قیاس کنیم، آیا این مطلب درست است یا نه؟

بررسی دلالت روایات

هنگامی که همه روایات مخصوصاً صحیحہ معاویة بن عمار را بررسی می‌کنیم، در این صحیحہ آمده است:

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): مَمْلُوكٌ أُعْتِقَ يَوْمَ عَرَفَةَ؟ قَالَ إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُؤَقِّفِينَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ»^[4]؛ معاویه بن عمار از امام صادق (علیه السلام) می‌پرسد: يك مملوكي را مولای او روز عرفه آزاد کرد؟ حضرت فرمود: اگر احد الموقفين را ادراك كند، حج را ادراك کرده است.»

آیا از این روایت می‌توان ملاک را استفاده کرد و آیا امام (علیه السلام) در این روایت در مقام بیان ضابطه و ملاک نیست؟! به نظر ما، امام (علیه السلام) در این روایت ضابطه درك حج را بیان می‌کند که اگر بخواهد حجت الاسلام باشد، باید احد الموقفين را درك كند، دیگر چه فرقی می‌کند آن کسی که قبلاً حج را شروع کرده، نقص او این بوده که عبد باشد یا صبی یا مجنون؟! هر کدام که می‌خواهد باشد.

این که مرحوم والد ما فرمود علت بیان نشده، هر چند ایشان در تفصیل الشریعه روایت شهاب را آوردند، اما اگر این روایت معاویه بن عمار را ذکر می‌کردند، بعید نبود ایشان نیز همین علت را استفاده کند: «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُؤَقِّفِينَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ»، این یک ضابطه است. این که صاحب مرتقی فرمود: «این یک ادعای جزاف و بیخودی است»^[5]، چرا جزافی باشد؟! خود روایات فرموده: «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُؤَقِّفِينَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ» و از این جواب امام (علیه السلام) استفاده می‌شود ملاک ادراك الحج، ادراك احد الموقفين است.

بنابراین، به نظر من عبارت: «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدَ الْمُؤَقِّفِينَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ»، ظهور روشنی در قاعده کلی دارد. البته تعبیر به «تنقیح مناط» نیز در اینجا يك تعبیر تسامحي است، بلکه این يك علت منصوص است و این علت درباره صبی هم وجود دارد.

بررسی الغاء خصوصیت در مسئله

راه دوم آن است که آیا می‌شود از این روایات، الغاء خصوصیت کرد یا خیر؟ مرحوم خوبی فرمود: الغاء خصوصیت نیاز به قرینه داخلی و خارجی داریم که ما نیز گفتیم نیاز به چنین قرینه‌ای ندارد؛ زیرا یکی از موارد مرجعیت عرف آن است که عرف می‌تواند الغاء خصوصیت را بفهمد.

لیکن می‌گوئیم در اینجا اگر ما باشیم و روایت شهاب، در روایت شهاب می‌گوئیم شاید خدا برای عبد يك توسعه‌ای قرار داده و می‌فرماید: اگر عبد قبل از مشعر آزاد شد، خدا نیز يك عنایتی به او کرده و می‌گوید من این حج تو را به عنوان حجة الاسلام قبول دارم. بنابراین در اینجا احتمال خصوصیت را می‌دهیم. لذا اگر آن راه اول (یعنی مسئله تنقیح مناط) را نداشتیم و ما بودیم و الغاء خصوصیت، می‌گفتیم مجالی برای الغاء خصوصیت در اینجا نیست البته نه به خاطر اشکال محقق خوبی (قدس سره)، بلکه بدین خاطر که مجرد احتمال خصوصیت در اینجا وجود داشته و معلوم نیست که عرف هم در اینجا خصوصیت را نادیده بگیرد، لیکن چون مسئله مناط برای ما روشن است، در اینجا می‌توانیم از این روایات، به مسئله صبی نیز تعدی کنیم. دیدگاه نهایی ما آن است که می‌توان به این روایات تمسك کرد.

دیدگاه مرحوم حکیم

مرحوم حکیم می‌فرماید: احتمال دارد که مورد این روایات عبد، جایی باشد که این عبد اصلاً حجی را انجام نداده و تنها همراه مولا آمده است؛ یعنی همین طور همراه مولا به مکه آمده و الآن هم می‌خواهند به عرفات بروند، قبل از آن مولا آزادش می‌کند و حال می‌خواهد احرام ببندد.

ایشان می‌فرماید: «بل هذا المعني أقرب في معني العبارة المذكورة»^[6]؛ این معنا که بگوئیم این عبد الآن می‌خواهد محرم بشود و

از ابتدا محرم نشده أقرب است، بعد می‌گویند: محقق حلی (قدس سره) در معتبر يك زیاده‌ای برای این روایت ذکر کرده و آن این که: «وإن فاته الموقوفان فقد فاته الحج، و يتم حجه، و يستأنف حجة الإسلام فيما بعد»^[7]؛ اگر موقوفان از دست او بروند؛ یعنی اگر در موقف هم آزاد نشد، آن حجّی که از ابتدا انجام داده را باید تکمیل کرده و بعداً حجة الاسلام را از ابتدا انجام دهد. بنابراین، با این زیاده در ذیل روایت باید از آن معنا برگشت.

بحث دیگری که در اینجا مطرح است آن که آیا اینجا انقلاب حجه الاسلام قهری است یا باید نیت هم بکنند؟ به این مطلب در روایت اشاره نشده است. این احتمالی هم که مرحوم حکیم فرمود و بعد خودشان هم از این معنا برگشتند، حق همین است که برگشتند.

نکته: در الفاظ وقتی می‌گوئید لفظ «صعيداً»، ظهور در تراب خالص دارد، یا ظهور در مطلق وجه الارض دارد، عرف می‌گوید به چه قرینه‌ای این را می‌گوئید؟ اینجا همین است، چون این خطابات الغاء به عرف می‌شود، ما باید به عرف بگوئیم که این خصوصیتی دارد یا خصوصیتی ندارد؟ لذا به نظر ما، برای الغاء خصوصیت ما قرینه لازم نداریم؛ چرا که حاکم به الغاء خصوصیت، عرف است، فرق بین تنقیح مناط و الغاء خصوصیت این است که در تنقیح مناط، ملاک را یا عقل یا شرع بیان می‌کند، اصلاً عرف حق تصرف در ملاکات ندارد، عرف هیچ وقت حق این که بگوید من ملاک این حکم را می‌فهمم، را ندارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

-
- [1] «و من هنا استدل الأصحاب بنصوص العبد على ما نحن فيه مع معلومية حرمة القياس عندهم، فليس مبنى ذلك إلا ما عرفته من عموم الحكم المستفاد من النصوص المزبورة.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج 17، ص 230.
- [2] «و فيه: أن إلغاء الخصوصية يحتاج إلى قرينة داخلية أو خارجية و هي غير موجودة، بل ذلك قياس لا نقول به، مع أن لازمه الالتزام به في من حجّ متسكعاً ثم استطاع قبل المشعر، و لا يقولون به كما ذكره في المتن.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 26، ص 32.
- [3] «و يمكن الإيراد عليه بأنه مع عدم تعرض شيء من الروايات الواردة في العبد لعلّة الاجزاء حتى يتعدى عن موردها إلى سائر موارد وجود العلة لا بد من القطع بالملاك و المناطق و من الواضح انه لا مجال لتحقيق هذا القطع خصوصاً بعد ملاحظة عدم الاجزاء في بعض الموارد المشابهة كما قاله السيد في العروة حيث ذكر ان لازم إلغاء الخصوصية الالتزام بالاجزاء فيمن حج متسكعاً ثم حصل له الاستطاعة قبل المشعر و لا يقولون به.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة – الحج؛ ج 1، ص: 62.
- [4] الفقيه 2- 432- 2892؛ التهذيب 5- 5- 13، و الاستبصار 2- 148- 485 و وسائل الشيعة؛ ج 11، ص: 52، ح 14218-2.
- [5] «و أما نصوص العبد، فلأن دعوى تنقيح المناطق جزافية، و دعوى ظهور النص في عدم الخصوصية للعبد لا شاهد عليها بعد ان كان موضوع الحكم هو العبد، و احتمال الخصوصية احتمالاً عقلائياً.» المرتقى إلى الفقه الأرقى – كتاب الحج؛ ج 1، ص: 33.
- [6] «و ليس لهذا الصحيح ظهور فيما نحن فيه، إذ من المحتمل أن يكون المراد منه أن العبد إذا لم يكن حاجاً، و أعتق فأحرم بعد أن أعتق و أدرك أحد الموقوفين، أجزاءه عن حجة الإسلام، بل هذا المعنى أقرب في معنى العبارة المذكورة. نعم رواه في المعتبر بزيادة: «وإن فاته الموقوفان فقد فاته الحج، و يتم حجه، و يستأنف حجة الإسلام فيما بعد.» و دلالتة على ما نحن فيه في العبد ظاهرة. لكن دلالتة على عدم الخصوصية غير ظاهرة.» مستمسك العروة الوثقى؛ ج 10، ص 30.
- [7] المعتبر في شرح المختصر، ج 2، ص 750.